

سال ۱۳۸۶ (۲۱)

سال ۱۳۸۴ (۱۸)

سال ۱۳۸۳ (۲۱)

سال ۱۳۸۲ (۲۸)

سال ۱۳۸۱ (۲۲)

چکیده

متن

۱. انقلاب اسلامی و ضرورت ادبیات سیاسی منحصر و مناسب با خود

بر اساس تعریف شهید آوینی قدس سره از انقلاب اسلامی، تنها راه بقای ناب و غیرمשוב آن با اصول و الگوهای انقلابات دیگر، تبیین آن با ادبیاتی مناسب با مقاصد و آرمان آن است که یقیناً غیر از ادبیات حاکم در دنیای کنونی است. انقلاب اسلامی، انقلابی منحصر به فرد است که در هیچ یک از مبادی، طرق، نتایج و آثارش، هیچ گونه وجه اشتراکی با انقلابهای دیگر ندارد. این انقلاب، فارغ از همه فرمولهای شناخته شده در زمان تحقق یافته است؛ از این رو تبیین آن نیز باید فارغ از همه دستهبندیها و تئوریهای موجود باشد. این مهم مستلزم تأسیس و ایجاد الفاظ و ادبیاتی است که با ساختارهای منحصر به فرد این انقلاب تناسب داشته باشد؛ برای مثال حقیقت نهادهایی چون کمیته امداد امام خمینی(قدس سره)، جهاد سازندگی، بنیاد شهید، بنیاد جانبازان، بسیج، سپاه، کمیته انقلاب اسلامی و... در هیچ لفظ و ادبیاتی (غیر از ادبیات همین انقلاب) جای نمگیرد؛ به راستی نهادی چون کمیته امداد در قالب کدامین لفظ از ادبیات حاکم بر غرب میتوان جای داد؟ آیا اگر نهادها و ساختارهای انقلاب اسلامی ما در قالب نهادها و ساختارهای جهانی بیان میشد، امکان اضمحلال آنها در آن ساختارها وجود نداشت؟ و مگر آن نهادهایی که در ادامه نهادهای حکومت طاغوت و با همان ساختار و الفاظ بنا کردیم، امروز با نهادها و ساختارهای جهانی همسو و در آنها حل نشدهاند؟ اساساً چرا ما هر چه با جهان پیرامون خود همسوتر میشویم، ناگزیر مشویم تا ساختارها و نهادهای اصیل انقلاب خود را مانند آنچه که نام آنها گذشت، در غیر آنها حل و هضم کنیم؟ مگر طرح ادغام سپاه در ارتش، کمیته امداد در بهزیستی و... مطرح نشده است؟ و مگر کمیتههای انقلاب در شهربانی و ژاندارمری، جهاد سازندگی در وزارت کشاورزی و... حل نشده است؟ آیا این امر به همین معنی نیست که نهادهای مزبور در ادبیات سیاسی جهان امروز ناشناخته بوده، به همین علت قواعد آمره آنها در این نهادها قابل اعمال نبوده است و به همین علت باید تغییر نام یابند تا بتوانند تحت عناوین جهانی رقیب قرار گیرند تا قواعد آنها در این عناوین قابل اعمال باشد؟

شهید آوینی(قدس سره) به این حاکمیت لفظی که تمدن رقیب برای خود ایجاد کرده است و از طریق آن تلاش میکند تا همه آنچه بالاصله از ماست، به نفع خود مصادره کند، هشدار میدهد و راه فرار از این حاکمیت تحمیلی را استقلال در ادبیات حکومتی برای انقلاب اسلامی معرفی میکند: «اکنون مدتهاست که کلمات نیز به تبعیت از اوضاع زمانه، مفاهیم متفاوت و مفترق و حتی متضاد یافتهاند و هر کس به خود اجازه میدهد که از کلمات هر معنایی که دلخواه او است، اتخاذ کند. ایدئولوژیهای رنگارنگ، برای کلمات معانی رنگارنگی تراشیدهاند و هیچ مرجع، محور و حقیقت واحدی نیز

وجود ندارد که انسانها برداشتهای مفترق و متضاد خویش، از کلمات واحد را، نسبت به آن اصلاح و تصحیح کنند. این عصر اصلاً عصر تفرقه است؛ وحدت و اتحاد ناشی از توحید است و انسانیت هرچه از توحید به سوی شرک و الحاد گرایش پیدا کند، بیشتر و بیشتر به سوی تفرقه در همه زمینهها پیش خواهد رفت.

پیدایش ایسمهای متعدد در تفکر بشر امروز، فنفسه تأییدی بر همین سخن است و نیاز به هیچ دلیل دیگری نیست؛ نمونه آن افتراقی است که در معانی همه کلمات، از جمله علم، عقل، سیاست، اقتصاد، تاریخ، تکامل، تمدن، انسان، انسانیت، روح، ماده، ذهن، عین، اراده، حیات، طبیعت و... در ایدئولوژیهای مختلف پیش آمده است. اگر کسی فکر میکند که ما مردم این عصر، لفظ ماده را به همان معنایی به کار میبریم که قدیمها - پیش از قرن هجدهم میلادی - به کار میبردهاند، سخت در اشتباه است. در نزد قدیمها، حتی مفهوم هندسه، ریاضیات، عدد، شیمی، فیزیک و... نیز با آنچه ما امروزه از این الفاظ دریافت میکنیم، زمین تا آسمان متفاوت بوده است.(1)

سیطره فرهنگی اومانیسم بر جهان امروز واقعیتهای غیرقابل انکار است؛ بنابراین، نباید انتظار داشت که زبانها و الفاظ توانسته باشند خود را خارج از این سیطره عمومی نگاه دارند. جهان مغلوب یک حاکمیت واحد رسانهای است و از همین طریق است که کلمات در همه زبانها محتوای ارزشی واحدی، متناسب با این نظم بینالمللی امریکامدار پیدا کردهاند. محتوای ارزشی کلمات، در مجموع یک نظام اخلاقی اومانیستی را مسازند که به صورتی پنهان و ناگزیر، ضمیر نابخرد همه افراد جامعه انسانی را بر مبنای اعتبارات ارزشی مشترکی شکل میدهند. این نظام ارزشی که در محتوای کلمات استتار مییابد، اگرچه علناً ظاهر مدعی یک شریعت تازه نیست، اما در باطن با هیچ شریعت دیگری جمع نمیشود؛ به این احکام ارزشی که بسیار بدیهی منمایند، توجه کنید:

- بشر حیوانی است متمدن، نتیجه یک سیر تطور طبیعی.
- او دارای حقوقی طبیعی است، بر مبنای نیازهایش.
- آزادی حق طبیعی بشر است. آزادی بشر را هیچ چیز محدود نمکند مگر آزادی دیگران؛ چرا که نیازهای بشر باید به طور مساوی برآورده شود.
- قانون میثاقی اجتماعی است که حدود آزادی را معین میدارد؛ قانون بر حقوق طبیعی افراد جامعه استوار است.
- نظر هر کس برای خودش محترم است؛ او آزاد است که هر دینی که میخواهد برای خود اختیار کند.
- حق با اکثریت است، اگرچه همه حق انتخاب دارند.
- قانون طبیعی بر مبنای بقای اصلح است.
- بشر همواره در حال ترقی است، تمدن نتیجه ترقی است. انسان امروز از همه گذشتگان مترقنتر است؛ تمدن امروز هم.
- بشر غیرمتمدن وحشی است و فرهنگ ندارد؛ تمدن با غنای فرهنگی بشر ملازم است.
- سعادت بشر در پیشرفت اوست. پیشرفت بشر ملازم با رفاه بیشتر است. تکنولوژی تأمینکننده رفاه بیشتر است. جامعهای پیشرفته است که به توسعه تکنولوژیک دست یافته است و هر جامعهای که به این توسعه نرسیده، عقبمانده است.
- اخلاق انسانی هم از تمدن منشأ گرفته است. مهم نیست که بشر چه دینی داشته باشد، مهم انسانیت است.
- همه تلاش بشر در طول تاریخ متوجه غلبه بر طبیعت و دستیابی به آزادی بوده است. آزادی مقدسترین کلمات است. تلاش حکومتها باید متوجه تأمین حداکثر آزادی افراد باشد؛ بنابراین، نظارت دولتها باید به حداقل برسد. نظام دموکراسی بیشتر از همه نظامهای حکومتی در طول تاریخ، توانسته است که آزادی افراد بشر را تأمین کند. دموکراسی کاملترین و مترقنترین شکل حکومت است؛ چرا که استبداد فردی حکام را از میان برمیدارد و اسباب حکومت مردم بر خودشان را فراهم میآورد.
- هر حکومتی که بخواهد جامعه را به تبعیت از رأی یک فرد بکشانند، استبدادی است.
- هر سنتی که در برابر پیشرفت و ترقی بشر بایستد، منکوب است.
- نوگرایی و تجدد از صفات طبیعی بشر است و... قس علی هذا.
- یکایک این احکام ارزشی، خود را کاملاً بدیهی نشان میدهند؛ چرا که همه ما خواهناخواه در آتمسفر فرهنگی نظام اخلاقی

اومانیسم، یعنی در دهکده جهانی، زندگی مسکنیم و عقل ما به این تعقل و تفکر متعارف که از طریق رسانهها اشاعه یافته، عادت کرده است. شک کردن در این احکام نیز بسیار دشوار است؛ چرا که انسان ناگزیر در ترابط و تعامل روانی و احساسی با دیگر افراد زندگی میکند و ناچار است که به رنگ عموم مردم درآید». (2)

تعبیراتی از این قبیل به صورتی غیرقابل انتظار، زبان ما را بیمار کرده است. بیماری زبان را دستکم نگیریم؛ بیماری زبان، یعنی بیماری ادب و فرهنگ، بیماری تفکر و تعقل، سرگشتگی و گمگشتگی و انحراف تاریخی در مسیر و مسیر. (3) این نظام بینالمللی مجموعه‌ای از اعتبارات ارزشی است که در ساحات مختلف حیات بشر، به صورتهایی متناسب متحقق میشود.

بنابراین، ناگزیر باید پذیرفت که لیبرالیسم صورتهای مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و حتی اخلاقی پیدا کند. فرهنگ، سیاست و اقتصاد کنونی جهان، تعین تاریخی یک امر واحد است و هرگز نباید از این معنا غافل شد. در دهکده جهانی همه الفاظ در تبعیت از این صورت متعین تاریخی، یعنی تمدن غرب، حاوی اعتبارات ارزشی خاصی شده‌اند که خواهنخواه، به استمرار وضع موجود و حفظ آن مدد مرسانند؛ حال آنکه نجات انسان در حفظ و استمرار وضع موجود نیست. در این نظام اخلاقی، همه چیز در جدولی از «ارزشهای مثبت و منفی» تنظیم یافته‌اند که این همان صورت اخلاقی پوزیتیویسم و یا پوزیتیویسم اخلاقی است. تأثیرات این پوزیتیویسم اخلاقی حتی در زبان عامیانه ما کاملاً مشهود است. (4)

همه آنچه شهید آوینی قدسره در پی تذکر آن است این است که الفاظ حاکمیت دارند، نه اینکه خنثی باشند؛ به کارگیری الفاظ مناسب با تمدن رقیب، در نهایت بار مناسب با تمدن رقیب را به میهمانی مطلوب. چون مانند توسعه، دموکراسی، پارلمان، احزاب، تفکیک قوا و... همه واژههایی هستند که در دامن غرب تولد یافته‌اند و بالیده‌اند. به کارگیری این الفاظ برای تبیین اصول انقلاب اسلامی، هرچند در معنایی مناسب با آن، در درازمدت بار معنایی آن دیار را به این طرف مآورد. این بار ممکن است باری فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... باشد و دشمن را چه باک؟ چه هر کدام باشد، هزینه به جیب او واریز شده است، زیرا مثلث اقتصاد، سیاست و فرهنگ در غرب، در هماهنگی و پشتیبانی کامل یکدیگر رشد میکنند؛ شهید آوینی قدسره نمونه‌های متعددی از تحمیل بار الفاظ غربی ذکر میکند که برخی از آنها را مآوریم:

الف. پیشرفت

یکی از واژههایی که در سالهای اخیر، در مدح و غبطه آن مقالات و کتابهای زیادی نوشته شده، واژه پیشرفت است، اما معالاف در هیچ یک از این نوشته‌ها تلاش نشده است تا تعریفی روشن و دقیق در مورد آن ارایه شود. شهید آوینی قدسره یکی از کسانی است که به این مهم توجه داشته و متفطن بوده است:

«باید در معنی پیشرفت تجدید نظر کرد و دریافت که «پیش» کجاست و «پس» کجا؛ آیا غایت تکاملی بشر در تاریخ، ماشینی شدن ابزار تولید است یا نه، آنچنان که در معارف اسلامی آمده است، باید صیورت تکاملی انسان را بر اساس این اصل مقدس «اَنَا اللَّهُ و اَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ» (5) تحلیل کرد. بر این اساس، خلقت و تکامل عالم دارای دو قوس صعودی و نزولی است که بر یکدیگر انطباق دارند. قوس نزولی خلقت - اَنَا اللَّهُ - از خلق اول که نور مبارک حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان مطهر او است، آغاز میشود و تا حیوانات و نباتات و جمادات نزول میابد.

در قوس نزول، حیوانات صورتهای نفسانی بشر هستند که از نظر خلقت، از نفس او منشأ گرفته‌اند و در مرتبتی پایینتر از او وجود یافته‌اند. اما در قوس صعودی خلقت - اَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ - آفرینش از هیولا که قابلیت پذیرش صورتهای متکامل دارد، آغاز میگردد و به انسانی کامل منتهی میشود. آن سیر تکامل تدریجی یا صیورتنی که در طبیعت و جوامع انسانی مشاهده میشود، ناشی از همین حرکتی است که در جوهره عالم به سوی غایت وجود، یعنی ذات مقدس الله سران دارد. اگر جهان خلقت را بر این اساس ننگریم، هرگز جواب این سؤال را در نخواهیم یافت که فاعل بین تکامل معنوی انسان و زندگی اجتماعی او (تمدن)، چه نسبتی حاکم است و سیر تکامل تاریخی بشر از کجا آغاز میگردد و به کجا ختم میشود». (6)

وی در جایی دیگر، به آثار سوء غفلت و ضرورت ارایه تعریف دقیق از این واژه میپردازد و منویسد:

«در تفکر غربی همواره نوعی ترقی و تکامل ایجابی برای بشر در نظر میگیرند که خواهنخواه اتفاق مافتد و بشریت

همواره نسبت به گذشته خویش متکاملتر میشود. از سوی دیگر، این ترقی و تکامل ایجابی نیز در تکامل ابزار تولید و پیشرفت تکنولوژی جلوه میکند و تکامل ابزار تولید نیز خودبهبود به توسعه اقتصادی منجر میشود. وقتی ما جهان غرب را جهان مترقی و پیشرفته منامیم همه این سیر تحلیلی را پذیرفته‌ایم. (7) ما با پذیرش خود به عنوان کشور عقبافتاده و پذیرش غرب به عنوان پیشرفته، چه چیزی را پذیرفته‌ایم؟ نتیجه طبیعی پذیرش این تعبیر آن است که خود را یکسره در این جهت قرار دهیم که این عقبماندگی را جبران کنیم. اینکه ما موفق شویم و یا نشویم، تغییری در اصل مطلب نخواهد داد و اصل مطلب این است که مگر «پیش» و «پس» کجاست که آنها پیش رفته باشند و ما «پس» مانده؟ اگر «پیش» آنجاست که غربها رسیده‌اند، صد سال سیاه می‌خواهم که به آنجا نرسیم و اگر «پس» اینجاست که ما اکنون قرار داریم، چه بهتر که در همینجا بمانیم. پذیرش همین یک معنا در سراسر کره زمین کافی است، برای آنکه هیچ انقلابی ایجاد نشود؛ چرا که اگر «غایت انقلاب» در نهایت همان است که غربها به آن دست یافته‌اند، دیگر چه انقلابی؟ فقط ممانند آنکه مردمان کشورهای عقبمانده، همچون دانشجویان چینی به خیابان بریزند و از دولتهای خویش بخواهند که هر چه زودتر امریکایی شوند و به کشورهای پیشرفته ملحق گردند» (8)

«امروز - آنچنان که سیدنی پولارد در مقدمه کتاب خود گفته است - اندیشه ترقی را مذهب جدید یا جانشین جدید مذهب منامند؛ او اذعان میدارد که این نامگذاری چندان بدلیل نیست. اگر غایت و آرمان بشر، تمتع بیشتر از حیات دنیایی با هر قیمت ممکن باشد. پر روشن است که تکنولوژی، محصول معجزه‌آسای علوم جدید، حلال همه مشکلات خواهد شد. تکنولوژی خواهد توانست که غلبه بشر بر طبیعت و محیط خویش را تحقق ببخشد و ابزار و روشهای تولید را به مرزی از پیشرفت برساند که انسان حتی مقتدرتر از خدایان یونان باستان و مرفه‌تر از اشراف تمدن باستانی روم و یونان زندگی کند. اگر اینچنین باشد، تکنولوژی بُتی مقدس است و باید علم را که زمینه پیدایش این معجزه زمینی را فراهم آورده پرستید. متفکران قرن هفدهم و هجدهم، با انطباق فرضیه‌های عوامپسندانه علوم جدید بر جهان و فرض یک سیر خطی مستقیم تاریخی برای پیشرفت ابزار و روشهای تولید غذا و پرستش تکنولوژی، به اندیشه دترمینستی ترقی دست یافتند». (9)

از منظر شهید آوینی قدسره رسالت انقلاب اسلامی نه پیشرفت که تعالی و تکامل است که ناظر به رشد معنوی و تولی هرچه بیشتر انسان به خدا است. آنچه غرب به نام پیشرفت معرفی میکند، نه تنها هیچ ارتباطی با تعالی و تکامل انسان ندارد، بلکه به چیزی جز توسعه نیاز نیست: «انسان هر عصر، تنها آن چه نیاز داشته ساخته است و ما در مقایسه خود با انسانهای ادوار گذشته، هرگز نباید بگوییم که پیشرفته‌تریم؛ درست‌تر این است که بگوییم ما از آنها نیازمندتریم. پیشرفت ما تابع توسعه نیازهای ماست و محتوای هر یک از محصولات تکنولوژیک، نیازی است که انسان این عصر به آن شیء داشته است. این حرفی است که مارشال مکلوهان نیز به صورت دیگر به آن اشاره میکند». (10)

ب. دموکراسی

واژه دیگری که برای حصول و تحقق آن، عده زیادی دریغا سرمده‌اند، واژه دموکراسی است. بسیاری از نویسندگان، سیاسیون و... که اکثر آنها افرادی غیرمحقق، ژورنالیست، نان به نرخ روز خور و... هستند، برای رسیدن به جامعهای دموکراتیک که در آن اصول دموکراسی رعایت میشود، تلاش میکنند و حتی برخی از آنها با اذعان به اینکه دموکراسی در هر حال عاری از عیوب و نواقصی نیست، به بهانه فقدان نرمافزار و ساختار مناسب برای جایگزین شدن آن باز هم در آروزی تحقق یک جامعه دموکراتیک به سر می‌برند. بسیاری از این افراد با نیتی خیر، می‌پندارند که ساختار و قالب دموکراسی، نه تنها با اصول آرمانی انقلاب اسلامی منافاتی ندارد، بلکه میتواند بهترین قالب برای تحقق آنها باشد؛ در این میان، شهید آوینی قدسره به گونهای دیگر ماندیشد. او معتقد است که قالب دموکراسی هرگز با ولایت فقیه قابل جمع نیست؛ وی منویسد:

«در نزد روشنفکران ما، چه بسا دموکراسی با ولایت فقیه نیز جمع میگردد؛ حال آنکه اصلاً دموکراسی یعنی ولایت مردم، و این مفهوم صراحتاً با تئوکراسی که حکومت خداست، معارضه دارد. در دموکراسی حق قانونگذاری اصالتاً به مردم به مثابه مصداق جمعی بشر باز میگردد و این معنا با حکومت اسلامی که حق قانونگذاری را به خدا و خبرگان و فقها در استنباط و استخراج احکام خدا باز میگرداند، قابل جمع نیست؛ و البته اگر لفظ دموکراتیک را از سر مسامحه، مردمی ترجمه کنیم،

آنگاه میتوان اظهار داشت که ولایت فقیه حکومتی دموکراتیک است. اما واقعا جای این پرسش وجود دارد که چرا ما باید تن به مسامحه بسپاریم و الفاظ را از شأن و معنای حقیقی و نفسالامری خویش خارج کنیم و در محلهایی نامتناسب به کار ببریم؟ چه ضرورتی ما را به این کار وامدارد؟ (11)

ج. توسعه

یکی از واژههایی که شهید آوینی قدسره در بسیاری از مقالات و کتابهای خود درباره آن سخن گفتهاند و مضرات ورود آن به ادبیات انقلاب اسلامی را گوشزد کرده، واژه «توسعه» است. بسیاری به غلط گمان کردهاند که توسعه همان عمران و آبادی یا تعالی و تکاملی است که در ادبیات دینی و انقلابی ما وجود دارد، حال آنکه واژه توسعه که زاییده غرب است، با همه تکتیری که در تبیین آن وجود دارد، اصول آرمانی و ذاتی دارد که هرگز با آنچه به عنوان معادل آن در ادبیات دینمان برایش انتخاب کردهایم، تناسبی ندارد؛ به برخی از تفاوتهای معنایی این واژه با آنچه مطلوب حرکت دینی و انقلابی ما است، از زبان شهید آوینی قدسره توجه میکنیم:

یکم. توسعه غربی، توسعه تلذذات مادی است؛ جامعه توسعهیافته جامعهای است که در آن همه چیز حول محور مادی و تمتع هر چه بیشتر از لذایذی که در کره زمین موجود است، معنا شده؛ البته برای اینکه در این چمنزار بزرگ، همه بتوانند به راحتی بچرند، یک قانون عمومی و دموکراتیک لازم است تا انسانها را در عین برخورداری از حداکثر آزادی (ولنگاری)، از تجاوز به حقوق یکدیگر بازدارد. این توسعه که نتیجه حاکمیت سرمایه یا سرمایهداری و اصلتبخشیدن به اقتصاد نسبت به سایر وجوه حیات بشری است، محصول مادگرایی و تبیین مادی جهان و طبیعت است. (12)

آنچه امروز عنوان رفاه مادی و توسعه اقتصادی گرفته، صورتی افراطی و غیرمعقول از رفاه و توسعه معاش است. اگر بخواهیم منصفانه و از سر عدالت ارزیابی کنیم، باید آن را لذتپرستی، تمتعجویی و شکمچرانی بنامیم. (13) آرمان توسعهیافتگی زاییده اصلت دادن به رشد اقتصادی و غلبه اقتصاد بر سایر وجوه حیات بشر است و آنچه موجب شده تا بشر غربی برای اقتصاد چنین مقام و اهمیتی قایل باشد، مادهگرایی و نسیان حق است. (14) انسان تا مادامی که ایمان نیاورده است، در مرتبه روح شهوت که مقامی حیوانی است، توقف دارد و فضایل، اعمال و افکارش، همگی با این مقام، یعنی حیوانیت، مناسبت دارد.

تنبلی و تناسایی از خصوصیات ذاتی روح شهوت و مفتاح همه شرور است. با غلبه روح شهوت بر وجود انسان، دیگر انگیزهای برای کار کردن باقی نماند. بشری که هنوز از مرتبه روح شهوت به روح ایمان عروج نکرده است، از کار مگریزد و تنها انگیزهای که او را به تحرک وامی دارد، طلب لذت است. تعبیر «اولوالعزم» که به پنج تن از بزرگترین پیامبران الهی اطلاق میشود، به معنای «صاحبان عزم» است؛ چرا از میان همه خصوصیات که پیامبران اولوالعزم داشتهاند، تنها عزم آنها مورد نظر قرار گرفته است؟! جواب روشن است. مراتب روحی انسان در عزم او ظهور مییابد و انسان متناسب با مراتب ایمانی خویش، صاحب ثبوت بیشتری در عزم میشود. اگر در احادیث ما آمده است که «ایاک و الکسل و الضجر فانهما مفتاح کل شر»، به همین علت است که تنبلی، تناسایی و کمحوصلگی، ملازم با روح شهوت در وجود آدمی است و انسان تا از این مرحله به مرتبه بالاتر که روح ایمان است، عروج نکرده است، تنها علتی که او را به تحرک وامی دارد، لذتطلبی است.

بنابراین، روی دیگر سکه گریز از کار، لذتطلبی لجامگسیخته‌ای است که حد و مرزی نمیشناسد. در جامعه کنونی غرب، اصل لذت، چون حق مسلمی برای عموم انسانها اعتبار شده است و متناسب با آن، نظامات قانونی غرب، به گونهای شکل گرفته که در آن، امکان اقناع آزادانه شهوات برای همه افراد فراهم است. البته علت این که تمایلی این چنین، بر عموم افراد یک جامعه تسلط مییابد و از آن میان، هیچ صدایی به اعتراض برنمیخیزد و همه این تمایلات نفسانی را چون حقوقی غیرقابل انکار برای خویش تلقی میکنند، باید در فلسفه غرب جستجو کرد. در مرتبه روح شهوت، گرایشهای حیوانی بر سایر وجوه و ابعاد وجودی انسانی غلبه مییابند و بشر مصداق «اولئک کالانعام بل هم اضل» قرار میگیرد. به همین علت تفکر غالب بشر در مغرب زمین بدین سمت متمایل شده که انسان را در زمره حیوانات قلمداد کند؛ اگرچه معارف الهی تأکید دارند که رسیدن به انسانیت با گذشت از مراتب حیوانی میسر است، نه توقف در آن. بشر اگر میخواهد به انسانیت برسد، نمیتواند در مراتب حیوانی وجود خویش توقف داشته باشد؛ حال آنکه در تفکر غربی، بشر ذاتا حیوان است و چون این معنا مورد

قبول قرار گیرد، دیگر چه تفاوتی دارد که وجه تمایز انسان از حیوان، نطق باشد یا ابزارسازی یا چیزهای دیگر؟ اگر بشر را اصالتاً حیوان بدانیم، لاجرم باید تمامی تبعات این تعریف را نیز بپذیریم. اولین نتیجه‌ای که از این تعریف برمی‌آید این است که لذت‌طلبی خصوصیت اصلی ذات بشر و تنها محرک اوست و جامعه غرب امروز، این معنا را به تمامی پذیرفته است. (15)

وقتی انگیزه‌های درونی موجود نباشد، کار همچون شری تلقی می‌شود که باید از آن خلاص شد. «شوماخر» نویسنده کتاب «کوچک زیباست»: بسیار خوب از عهده بیان این معنا برآمده است: «در این زمینه، اقتصاددان جدید با این طرز تفکر، بار آمده که «کار» را همچون چیزی تلقی کند که اندکی بیشتر از یک شر واجب است. از دیدگاه یک کارفرما، کار در هر مورد فقط یکی از اقلام قیمت تمام شده است که اگر نتوان آن را فرضاً از طریق خودکاری (16) به کلی حذف کرد، باری باید آن را به حداقل تقلیل داد. از دیدگاه کارگر، کار یک امر مصدّع است؛ کار کردن، یعنی فداکردن فراغت، آسایش و دستمزد عبارت است از جبرانی برای این فداکاری. (17) حال اگر این بینش را با نظرگاه اسلام، یعنی کار به مثابه عبادت، مقایسه کنید، به عمق فاجعه‌ای که برای بشر غربی و غربزده اتفاق افتاده، پی ببرید؛ وقتی کار خدمت به خلق برای رضای خدا و چون وسیله‌ای برای به فعلیت رسیدن استعدادهای وجود انسان را در طول زندگی باشد، با زندگی یک مؤمن آنچنان در می‌آمیزد که انفکاک آنها از یکدیگر ممکن نیست. یکی از وجوه تفاوت نهادهای انقلابی و تشکیلات اجرایی موروثی که ارمغان غربزدگی ما هستند، همین است که کار در نهاد انقلابی به مثابه عبادتی بزرگ تلقی می‌شود. (18)

آرمانی که فراراه توسعه به شیوه غربی قرار گرفته، نوعی زندگی است که اوقات آن تماماً به فراغت و تفنّن مگذرد و فراغت یکی از ارزشهای مطلق است که به مثابه میزانی برای توسعه‌یافتگی اعتبار می‌شود و در مقابل آن، کار ضد ارزش است. گریز از کار، زاییده تنبلی و تناسایی است و این خصوصیت از گرایشهای حیوانی است که در وجود بشر قرار دارد. با غلبه روح حیوانی بر وجود انسانی، تنبلی و تناسایی به صورت یکی از صفات ذاتی بشر جلوه می‌کند. (19) کسی نمیتواند انکار کند که غایت توسعه اقتصادی به شیوه غربی، تمتع هر چه بیشتر از لذایذ دنیایی است؛ حال آنکه در اسلام، این تمتع با حیوانیت بشر ملازمه دارد، نه با ابعاد انسانی وجود او:

«ذرهم یا کلو و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون» (20)؛ «و الذین کفروا یتمتعون و یأکلون کما تأکل الانعام». (21) آیات قرآن صراحتاً این تمتع را نتیجه کفر بشر می‌داند. زندگی بشر امروز در مغربزمین، خود تفسیر عینی این آیات است و ادراک این معنا، با کمی تدقیق و تحقیق برای همه ممکن می‌شود. (22) در نظام اعتقادی ما، توسعه‌ای معتبر است که بر تعالی روحی بشر تکیه دارد و تعالی روحی بشر نیز به پرهیز از فزون‌طلبی و تکاثر، و منع اسراف و تبذیر، و پیروی از یک الگوی متعادل مصرف منتهی می‌شود، نه به رشد اقتصادی محض. (23)

دنیابگرایی بشر امروز کار جهان را به سمتی سوق داده که اقتصاد بر سایر وجوه حیات انسانی غلبه یافته است. در تفکر امروزی غرب که متأسفانه با مقبولیتی عام، در پهنه زمین اشاعه یافته است، بشر را صرفاً از دریچه نیازهای مادی و دنیاباش مورد مذاقه و بررسی قرار می‌دهند. مهمترین فاجعه‌ای که در این نحوه بررسی اتفاق می‌افتد، این است که ماهیت حقیقی و فطرت الهی بشر مورد غفلت قرار می‌گیرد و انسان در مجموعه‌ای از غرایز حیوانی خلاصه می‌شود و وقتی این چنین شد، لاجرم دیگر تکامل و تعالی انسان در بازگشتن به فطرت الهی خود نیست؛ در تأمین هرچه بهتر و بیشتر نیازهای مادی و غریزی او است. (24)

مفهوم تکامل و تعالی در قرآن، اصالتاً به ابعاد روحانی و معنوی وجود بشر بازمی‌گردد و این تکامل روحانی نه اینچنین است که ضرورتاً با توسعه مادی بشر ملازمه داشته باشد، بلکه برعکس، ثروت و استقلال در قناعت است، و صحت در اعتدال و پرهیز از تمتع (به معنای قرآنی آن) و تعالی در از خودگذشتگی و ایثار، و سلامت نفس در غلبه بر امیال نفسانی و شهوات نفسانیه بالسوء است.

مقصود این نیست که در اسلام روح و جسم و معنا و ماده در تعارض و تضاد ذاتی با یکدیگر قرار گرفته‌اند؛ روح، جسم، معنا و ماده، در اصل و ریشه متحدند و هیچ تضادی میان آن دو وجود ندارد، اما در مراحل اول، از آنجا که هر یک از قوای چهارگانه شهوت و غضب و وهم و عقل منفرداً و مجرد از سایر قوا سعی می‌کنند که حاکمیت کل وجود بشر و شخصیت او را در کف خویش بگیرند، باید برای ایجاد اعتدال در میان این قوا، از افراط و تفریط در ارضای تمایلات و

خواهشهای آنان پرهیز کرد، چرا که زمینه تکامل انسانی در اعتدال این قوا فراهم میشود. لیکن حرکت تکاملی انسان، جهان و تاریخ در قرآن، الله است و این معنا در بسیاری از آیات قرآن مجید با تعبیراتی گوناگون همچون «الی ربک المنتهی»، (25) «الی الله المصیر»، (26) «ان الی ربک الرجعی»، (27) «الیه راجعون» (28) بیان شده است. اصل و ریشه این حرکت در جوهره و معنای عالم جریان دارد و ماده و ظاهر عالم نیز در تبعیت از این حرکت معنوی تغییر یابد.

بنابراین تکامل و تعالی در معارف اسلام به یک حرکت همجانبه که در آن بعد فرهنگی و معنوی دارای اصالت است باز میگردد؛ حال آنکه در غرب، تکامل به تطور انسان از صورتهای پستتر حیوانی به صورتهای تکامل یافته اطلاق میشود. سخن این نیست که آیا اسلام این تطور را میپذیرد و انسان را موجودی از نسل میمونها میداند یا خیر، بلکه سؤال این بود که آیا معنای «توسعه» با «تکامل و تعالی» در فرهنگ و معارف اسلامی انطباق دارد یا خیر؟

حرکت به سوی تکامل و تعالی، در اسلام لزوماً با توسعه مادی و اقتصادی همراه نیست و بلکه بهعکس، تعالی معنوی با قناعت، زهد و مصرف کمتر ملازمه دارد؛ و البته این سخن، نه بدین معناست که توسعه اقتصادی مخالف با تکامل باشد، نه! اما ضرورتاً این نیست که بشر برای تکامل - به معنای وسیع آن در اسلام - ناچار از توسعه اقتصادی باشد. برای توجیه توسعه به سراغ این نظریه نیز نمیتوان رفت. اگر حکومت اسلامی میخواهد، برای رشد و تکامل انسانی برنامه ریزی کند، اصالتاً باید به ابعاد معنوی و روحانی وجود بشر توجه یابد و در مرحله اول موانعی را که راه تعالی روحانی بشر به سوی خدا را سد کردهاند، از سر راه بردارد؛ از جمله این موانع، فقر مادی است.

بنابراین، اولاً توجه به از بین بردن فقر مادی امری تبعی است نه اصلی و ثانیاً هدف از آن دستیابی به عدالت اجتماعی است نه توسعه. وظیفه اصلی حکومت اسلامی تزکیه و تعلیم اجتماع است، اما چون فقر و فقدان عدالت اجتماعی مانعی عظیم در برابر این هدف اصلی است، بالتبع به از بین بردن فقر و سایر موانع میپردازد و به طور موازی برای تکامل و تعالی معنوی جامعه برنامه ریزی میکند؛ پس آموزش و فرهنگ در خدمت رفع محرومیتها و از بین بردن فقر قرار نمیگیرد، بلکه مبارزه با فقر در خدمت اعتلای معنوی و فرهنگی است.

شاید هنوز هم روشن نشده باشد که این دو نحوه نگرش به فقر و فرهنگ چقدر با یکدیگر متفاوت است؛ در یک برنامه ریزی وسیع و درازمدت، اگر مبارزه با فقر مادی به عنوان محور و اصل اتخاذ شود، آنگاه آموزش و فرهنگ نیز به عنوان امور تبعی در خدمت آن قرار خواهند گرفت. اما اگر اعتلای فرهنگی (یعنی تزکیه و تعلیم) محور و اصل قرار بگیرد، آنگاه مبارزه با فقر به عنوان امری تبعی و مانعی بر سر راه تکامل و تعالی معنوی لحاظ خواهد شد. (29)

دوم. توجیه توسعه غربی بر مغالطه استوار است؛ در غرب همواره برای تفهیم ضرورت توسعه، دو تصویر برای انسان مسازند و او را وامدارند که این دو تصویر را با یکدیگر قیاس کند:

تصویر اول جامعههای انسانی را نمایش میدهد که در محیطهای روستایی کثیف، بدون بهداشت و لوازم اولیه زندگی، در جنگ با عوامل ناسازگار طبیعی مثل سیل، قحطی، فرسایش خاک و امراضی مثل مالاریا، سل، تراخم و سیاه زخم، همراه با فقر غذایی و بی سواد و جهالت و بلاهت، در خوف دائم از عواملی که علل آنها را نمشناسد و بر سبیل خرافه پرستی ریشه آنها را در مبادی غیبی جستجو میکند، بهسر میرد.

تصویر دوم جامعه انسانی دیگری را نشان میدهد که در شهری صنعتی یا نیمه صنعتی، برخوردار از بهداشت و ارتباط فردی و جمعی که از غلبه او بر طبیعت و تسخیر آن حکایت دارد، در وضعیتی مطلوب که بر طبق بیان آمارهای رسمی، مرگ و میر در آن به حداقل رسیده و دیگر نشانی از مالاریا، سل، تراخم، سیاه زخم، فقر ویتامین و پروتیین بر جای نمانده، هوشیار و آگاه، بهره مند از همه امکانات آموزشی، بدون ترس و خوف، مطمئن و متکی به نفس، در جهانی که همه قوانین علل حوادث را میشناسد، زندگی میکند.

حال این دو تصویر را با هم مقایسه کنید! جای هیچ تردیدی نیست که دومی بهتر است. اگر - العیاذ بالله - خداوند هم صراحتاً با اسم و رسم و نشان، در قرآن گفته بود که اولی بهتر است، کسی قبول نمیکرد که چرا دومی به مذاق هلوع و حریص انسان خوشتر منشیند. اما به راستی، این مقایسه اصلاً از ریشه غلط است؛ در این قیاس وجوه مقایسه کاملاً مغرضانه انتخاب شده. در تصویر اول جامعههای تجسم یافته که هرچند روستایی و طبیعی است، اما از آرمانهای حیاتی اسلام و احکام آن به طور کامل دور افتاده است؛ حال آنکه تصویر دوم تصویری کاملاً خیالی و غیرواقعی از جامعههای

صنعتی و ایده‌آل است که پارامترهای عدم اعتدال روانی، فساد جنسی و اخلاقی، نابودی عواطف و احساسات بشری، آلودگی‌های مرگبار رادیواکتیویته و جنگ دایمی و کفر و شرک و لامذهبی، از مجموعه عوامل آن پاک شده است. (30) سوم. توسعه غربی به موجبیت و حاکمیت تکنولوژی منتهی میشود؛ «توسعه جریانی چندبعدی است که در خود تجدد، سازمان و سمتگیری متفاوت کل نظام اقتصادی اجتماعی را به همراه دارد. توسعه علاوه بر بهبود در میزان تولید و درآمد، شامل دگرگونی اساسی در ساختهای نهادی، اجتماعی، اداری و همچنین ایستارها و وجه نظرهای عمومی مردم است. توسعه در بسیاری موارد، حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز در برمیگیرد». (31) مهمترین وجه این توسعه، اقتصادی است که بر محور تکنولوژی مچرخد و تکنولوژی به علت روح مادگرا و مادهپرست بشر نوین، از نوعی دترمنیست و موجبیتی برخوردار گردیده که گویی چارهای جز تن دادن به آن نیست.

«روند کنونی توسعه اقتصادی که در ذات خویش با رشد غولآسای تکنولوژی متحد است، بشریت را ایجابا در مسیری مراند که با اختیار و اراده آزاد انسانی منافات دارد؛ هرچند این سیر جبری نیست، نباید از نظر دور داشت که هیچ کس جز معدودی از خاصه اولیای خدا، نمیتوانند گردن خویش را از طوق عبودیت آن آزاد کنند. همین موجبیت است که شوماخر آن را دیکتاتوری اقتصاد نامیده است؛ بهترین دلیل برای وجود این سیر ایجابی یا دیکتاتوری اقتصاد همین انرژی اتمی است؛ روند کنونی توسعه اقتصادی ایجاب میکند که ما از انرژی اتمی استفاده کنیم و هر مخاطره‌های هر چقدر هم که عظیم باشد، در برابر این نیاز هیچ نیست! این توجیه، هرچند بسیار احمقانه است، اما منطقی است که ابرقدرتها، سیاستمداران، کارتها و تراستها، راکفلرها، دستاندرکاران اقتصاد جهانی و کارشناسانی چون هرمن کان از آن استفاده میکنند و متأسفانه چیزی که اصلاً در این محاسبات دخالت ندارد، آینده بشریت و ضایعات فرهنگی و اجتماعی است. (32)

در تکنولوژی مدرن، کوچکترین درنگ، معنای نابودی دارد و این واقعیت، ضرورتها و موجبیتهای ناخواسته‌های را بر تمام جوامع در سراسر کره زمین تحمیل کرده است. اقتصاد امروز در سراسر کره زمین بر تکنولوژی استوار است و از آنجا که اقتصاد نیز بر سایر وجوه حیات بشری غلبه یافته است، پر روشن است که کوچکترین وقفه، در چرخهای برحم تکنولوژی چه معنایی دارد. امروزه در همه جای کره ارض - بلااستثنا - حکومتها همه ساختارها و سازمانبندیهای اجتماعی را به گونهای تنظیم کرده‌اند که از این وقفه اجتناب کنند. بشریت برای پرهیز از این وقفه، ناچار شده است که همه چیز خود را فدا کند؛ فرهنگ، اخلاق، عشق، عاطفه... همه چیز فدای استمرار حرکت چرخهای تکنولوژی شده است، و البته تکنولوژی فنفسه دارای این چنین قدرتی نیست؛ مادهگرایی بشر است که قدرتی این همه را به تکنولوژی بخشیده است». (33) چهارم. توسعه غربی به خراب کردن دنیا منتهی میشود؛ شهید آوینی قدسره با تکیه بر آمار و اطلاعات مربوط به رشد صنعت در اروپا و ضایعات آن در محیط زیست، معتقد میشود که اساسا بسیاری از این ضایعات به اقتضائات درونی تکنولوژی باز میگردد و قابل اصلاح نیز نیست؛ چه اینکه اگر امکان اصلاح مداخلت باید دنیای صنعتی غرب پس از چند قرن غرق شدن پیایی در باتلاق مصایب حاصله از صنعت و وعدههای مکرر صاحبان صنعت مبنی بر بهبود شرایط در آینده نه چندان دور، در این امر موفق میشد. توصیف شهید آوینی از این فجایای صنعت مدرن که بسیار به حقیقت نزدیک است، خواندنی و قابل تأمل است:

«نظام تغییر و تحولات در طبیعت به گونهای است که همیشه فضولات به مثابه حلقه‌هایی کاملاً ضروری و ارزشمند، چرخهای حافظ حیات در کره زمین را تکمیل و تقویت میکنند. در زبان علوم رسمی به این پدیده «پسخوراند مگویند». در طبیعت بکر، هرگز چیزی که لفظ فضولات به معنای زاید بر آن مصداق پیدا کند، به وجود نمآید. فضولات جانوران لایه خاک را حاصلخیز مسازد و همراه با برگ درختان، فعالترین لایه خاکی، یعنی لایه روخاک یا لاشخاک را تشکیل میدهد و تحولات مادی طبیعت همواره در دایره بستهاهای انجام میشود که هیچ چیز در آن زیادی و غیرضرور نیست. فضولات جانداران و برگهای خشک درختان، همان قدر در تکمیل این چرخهای حیاتی دخالت دارند که آب و هوا و نور و خورشید. نظام تکنولوژی مدرن، فضولاتی از خود به جای مگذار که هیچ راهی برای دفع آن وجود ندارد و اصلاً مشکل ما دفع فضولات نیست؛ چرا که محدودیت منابع طبیعی در کره زمین، ادامه این وضعیت را تا حداکثر یک قرن دیگر ناممکن مسازد. تنها راهی که برای حفظ وضعیت موجود باقی مماند این است که نظام صنعتی همچون طبیعت، فضولات خود

را پسخوراند کند یا راهی برای جذب فضولات توسط خود طبیعت پیدا شود.

هیچ یک از این دو راه امکانپذیر نیست؛ چرا که اصولاً صفت ذاتی تکنولوژی مدرن این است که طبیعت را به صورتی تغییر شکل میدهد که نه هرگز امکان جذب آنها توسط طبیعت وجود دارد و نه خود سیستمهای صنعتی میتوانند فضولات خود را پسخوراند کنند؛ تنها از همین طریق است که تکنولوژی مدرن توانسته است، از عهده تصرفی این چنین در طبیعت برآید.

در صنایع مدرن، بشر با شتاب بسیار زیاد و در سطحی بسیار گسترده و وحشتآور، مواد و منابع را به صورتی درمآورد که امکان بازگشت به طبیعت را به طور کامل از دست میدهند و همواره به صورت فضولات باقی ممانند. فضولاتی که مثل د.د.ت و نایلون، هرگز امکان پالایش و جذب آنها در چرخهای حیات طبیعی وجود ندارد و بعضاً حتی به گونهای مرگآور و غیرقابل جبران، کانونهای اولیه حیات را در کره زمین آلوده مسازند و بقای نوع بشر را با خطراتی حتمی مواجه میکنند و این بسیار وحشتانگیزتر از خطری است که از جانب محدودیت منابع و معادن، بشر را تهدید میکند.

فرایندهای صنعتی مواد گوناگونی به وجود میآورند که باکترها قادر به تجزیه آنها نیستند و بعضی از آنها، به خصوص موادی چون سیانورها و کانهایی چون جیوه و سرب سمی هستند. این مواد که گرداگرد کارخانهها روی هم انباشته میشوند، در زمین نفوذ میکنند و سموم خود را در آبهای زیرزمینی یا آبهای جاری مجاور وارد مسازند. در این جریان، آشغالهای آلی که تحت تأثیر فعالیتهای حیاتی تجزیه نمیشوند (از شهر و کارخانههای کاغذسازی و محل پرورش چارپایان) به مقداری در رودها میریزند که اکسیژن کافی برای تجزیه آنها در آب نیست؛ بنابراین، باکترها همه اکسیژن را ضمن تجزیه مواد آلی مصرف میکنند. در نتیجه تراز اکسیژن آب پایین میآید و گاه اساساً اکسیژنی باقی نماند و از آنجا که جانداران آبی به اکسیژن نیازمندند، رودها قابلیت حفظ جانداران را از دست میدهد و کیلومترها آبی مرده و بدبو جریان مییابد.

هرچه جریان رود آهستهتر باشد، این خطر بیشتر است. همه رودهای گرداگرد شهر فوئیجی ژاپن به همین سرنوشت دچارند. دریاچه ئیبری معروفترین مثال است، ولی بسیاری از دریاچههای اروپا به صورتی خطرناک، کمبود اکسیژن محلول دارند و دریاهای محصور در خشکی نیز ممکن است به همین سرنوشت دچار شوند. تراز اکسیژن دریای بالتیک که در لندسورت دیپ اندازهگیری شده است، از سال 1900 به این طرف 250 درصد پایین آمده است و در حال حاضر عملاً اکسیژن در آن نیست.

آبهای کرانهها و خلیجهای دهانهای رفته رفته قابلیت استفاده خود را برای آدمی از دست میدهند. آفتزدهایی که در کشاورزی به کار میروند، بالاتر از همه، هیدروکربورهای کلردار مانند د.د.ت، به اقیانوس حمل میشوند و در جریانهای دریایی قرار میگیرند و پس از تمرکز در زنجیر غذایی دریایی، حتی بر جانوران منطقههای قطبی هم تأثیر میگذارند. هیدروکربورهای کلردار که به صورت آفتزدا در کشتزارها پاشیده میشوند، موجب میگردند که جوجههای عقاب داغسر و شاهین و دیگر انواع پرندگان، نتوانند سر از تخم به در آورند. د.د.ت. در اندامهای خرسهای قطبی متمرکز میشود. اخیراً بیست وال را که در جریان دریایی گرینلند خاوری که از قطب شمال میآید زاده شده و رشد کرده بودند به منظور آزمایش شکار کردند و دیدند که در چربی آنها شش آفتزدا از جمله د.د.ت. وجود دارند.

جیوه را در نظر میگیریم، باکترهای درون لجن و مواد در حال فساد، آن را به متیل جیوه تبدیل میکنند و این ماده در حین سیر در زنجیره غذایی، از باکترها به جانداران آبی کوچک، به ماهیها و به آدمی، رفته رفته متراکمتر میشود. در سال 1953 در ماهیگیران خلیج میناماتا در ژاپن که تقریباً در خشکی محصور است، عموماً نشانههای بیماری مدهتر (عدم اعتماد به خود، دلواپسی، تندمزاجی، اوهام) دیده شده است که در بعضی، اختلالات روانی و مرگ را به دنبال داشته است. دلیل روشن بود؛ صدفهای خوراکی خلیج، متیل جیوه را خورده بودند و ماهیگیران صدفهای خوراکی را به مصرف رسانیدند و سم که متراکمتر شده بود، در مغز آنان جایگیر شد؛ از آن پس ماهیگیری در خلیج میناماتا قطع شد.

پسماندهای پر دوام رادیواکتیو، روز به روز روی هم انباشته میشوند و هیچ راهی برای از بین بردن آنها وجود ندارد. خطر بسیار عظیمتر از آن است که بتوان با کلمات بیان کرد. کسی نمیتواند گمان کند که به خاطر دور بودن از محل مخازن پسماندهای رادیواکتیو، از خطر در امان است؛ چرا که زمین محدود و کروی است. ابرهای یونیزه ناشی از آزمایش

هسته‌های در آریزونا متواند در چین ببارد و دهها هزار نفر را نابود کند. چرخه‌های حافظ حیات در کره زمین با یکدیگر پیوندی آن همه فعال دارند که کسی نمیتواند خود را در برابر مخاطره بزرگ پسماندهای رادیواکتیو مصون بداند» (34) پنجم. توسعه غربی به جامعهای مصرفی و خارج از حد اعتدال منتهی میشود؛ اشاعه فرهنگ مصرفی، یکی از ضرورت‌های رشد و توسعه اقتصادی در جهان امروز است. روژهگارودی در کتاب «هشدار به زندگان» مگوید: این اوجگیری مصرف مصنوعی به سه طریق امکانپذیر شده است:

1. تولید اشیائی که خیلی زود فرسوده شده و از میان مرود و یا شخص نمیتواند خود آن را تعمیر یا ترمیم کند... کارخانهای که لامپهای فلورسنت را ابتکار کرد، آنها را با ظرفیت و قدرتی برای ده هزار ساعت کار ساخته بود، ولی پس از آنکه این ظرفیت و قدرت را از ده هزار ساعت به هزار ساعت کاهش دادند، لامپهای فلورسنت را به بازار فرستادند. همچنین جورابه‌های نایلون در آغاز ساخت خود به نحوی بود که هیچگاه سوراخ نشود یا از هم در نرود ولی پس از آنکه آنها را در حمام بخاری گذاشتند که مقاومت آنها را کم کرد به بازار فروش سپردند.

2. منتظر نشدن برای فرسایش فیزیکی شیء یا کالای خریداری شده، و خرید و جانشین کردن انواع جدید آن که هرچند یکبار، به شکل تازه‌ای به بازار می‌آید، نه برای آنکه مزیتی بر انواع گذشته خود دارد، بلکه فقط در شکل ظاهر خود دارای تفاوتی است که انواع گذشته خود را به اصطلاح: از شکل افتاده جلوهگر مسازد.

بیشتر تغییر شکل دادن‌ها به کالاهای تولیدی غرب، نه به منظور بهتر کردن و محکمتر ساختن است و نه حتی برای زیباتر شدن و بهتر کار کردن، بلکه منحصر برای دمه کردن آنهاست تا ردیف تازه آنها که به بازار می‌آید، خریدار داشته باشد. این استفاده پسیکولوژیک (35) یا روانشناسانه، از نظر اجتماعی مجوزی پیدا میکند، زیرا سبب مبادله پول و توزیع مجدد ثروت میشود؛

3. آگهی بازرگانی یا تبلیغات تجاری... (36)؛ شهید آوینی قدس سره معتقد است که حیات تمدن غرب به رشد دمام و پدیری تکنولوژی آن است و رشد تکنولوژی در غرب با معیار قدرت تولید بیشتر و بیشتر در زمان کم و کمتر ارزیابی میشود. تولید بیشتر لاجرم به مصرف بیشتر نیاز دارد، (37) زیرا سود حاصل از فروش محصولات تولید شده باید به عنوان پشتوانه رأسمال تولیدات جدیدتر عمل کند. این امر به خودی خود، مستلزم این امر است که نیاز انسانها در نیازهای واقعی آنها محصور نماند؛ به عبارت دیگر، رشد تکنولوژی لاجرم به توسعه نیاز منتهی خواهد شد و در نهایت، آنگاه که تکنولوژی به حد اعلای رشد خود برسد، انسان به اسیری در میان نیازهای نامحدود و بنهایتی تبدیل خواهد شد که هیچ راه فراری برای خود نخواهد دید. به همین علت روژهگارودی در کتاب «هشدار به زندگان» در ذیل عنوان جالب انتخاباش «احتیاج به مصرف نه مصرف برای احتیاج» منویسد: اقتصاد آزاد به شیوه غربی برای رفع احتیاج بازار نیست، بلکه برای ایجاد بازار احتیاج است! (38)

به نظر شهید آوینی قدس سره، راه اینکه بشر به سوی مصرف هرچه بیشتر سوق داده بشود، این است که محصولات تولید شده هرچه بیشتر با پستترین امیال و غرایز بشر هماهنگ شود تا بشر در مصرف آنها به زحمت نیفتد. به همین علت، هیتلر در کتاب خود «نبرد من» منویسد: «وقتی میخواهید جامعهای را به سوی چیزی بکشید، حیوانترین و پستترین غرایز او را آماج و نشانه پروپاگاندا یا تبلیغات خود قرار دهید. غده آب دهان او را برای آگهی یک کنسرو و غریزه جنسی او را برای آگهی یک جوراب یا یک اتومبیل آخرین سیستم، تحریک کنید» (39)

ایوان ایلچ منویسد: «در دورنمای آرمان رشد و توسعه، نهادها آنچنان قدرت میابند و از خود بیگانگی آنچنان اوج میگیرد که نهادها خود نیاز مآفرینند و خود در جهت ارضای آن برنامه‌ریزی میکنند. در دورنمای سعادت لایزال جامعه مصرفی، تشنگی یعنی نیاز داشتن به پیسی کولا، حمل و نقل، یعنی اتومبیل تندروی شخصی داشتن، گذراندن اوقات فراغت، یعنی به تماشای برنامه‌های معین و مقرر شده رفتن، سیر و سیاحت یعنی توریسم متظاهرانه هتل پرکن، تفریح و هواخوری، یعنی هجوم گلهوار به جاهایی که تبلیغات تجارتی معین کرده‌اند» (40)

«تبلیغات تجاری در سراسر دنیا بر وجود حیوانی بشر و کثیفترین امیال و آمال او بنا شده است و هیچ چاره‌ای جز این نیست. برای حفظ سیستم کنونی اقتصاد آزاد و دستاوردهای آن که فراورده‌های تمدن کنونی مغرب زمین است باید از یک سو دوام و ماندگاری تولیدات کارخانها را تقلیل داد و از سوی دیگر مردم را به مصرف هرچه بیشتر و اسراف و تبذیر

وادر کرد. برای یک اقتصاددان تصور اینکه مردم دنیا حتی برای لحظهای به نیازهای حقیقی خویش و الگویی متناسب با حواج واقعی انسان بازگردند، وحشتناکترین چیزی است که ممکن است اتفاق بیفتد. اگر حتی برای یک لحظه، چنین اتفاقی در دنیا بیفتد و مردم فقط برای یک لحظه، درست به اندازه نیاز واقعی خویش مصرف کنند، ادامه روند کنونی توسعه صنعتی دچار مخاطرات و بحرانهایی آن همه عظیم خواهد شد که تصور آن بسیار دشوار است.

از یک سو اقتصاد بر همه وجوه دیگر زندگی بشر غلبه یافته است و انسان را در محدوده مادی وجود خویش محصور ساخته، از جانب دیگر، اقتصاد نیز، با مفهومی که امروزه یافته است، بنیان توسعه خویش را بر پستترین امیال و آمال حیوانی بشر استوار داشته است. موجبیت اقتصاد، یا به قول شوماخر دیکتاتوری اقتصاد، به ناچار تمدن امروزی بشر را به جانبی متخالف با غایات حقیقی آفرینش انسان و حواج واقعی او میکشاند. تولید هرچه بیشتر، ضرورتا مصرفی هرچه بیشتر را ایجاد میکند و بر همه آنان که احاطهای هرچند محدود در زمینه اقتصاد دارند روشن است که جلوگیری سیستم اقتصادی امروز از شتاب فزایندهای که در زمینه تولید دارد، به چه معناست.

جلوگیری از شتاب فزایندهای که امروز در زمینه تولید کارخانهای وجود دارد، حتی برای لحظهای چند، بدون شک به فروپاشی ابرقدرتهای اقتصادی و تحولاتی بسیار عظیم و غیرقابل پیشبینی در سیستم واحد اقتصاد کنونی کره زمین منجر خواهد شد. هیچ کس کوچکترین تردیدی ندارد که حاکمیت ابرقدرتها و ادامه سلطه آنها بر جهان از طریق کارتها و تراستها و دستهای پنهانی سرمایهداران بینالمللی اعمال میشود و آنان نیز حاکمیت خویش را بر عادات و نقاط ضعف بشریت بنا کردهاند و سعی میکنند با ایجاد حواج کاذب و غیرحقیقی برای آدمها، موقعیت استکباری خویش را از خطر محفوظ دارند» (41).

ششم. توسعه غربی به جنگ و نزاع منتهی میشود؛ توسعه تکنولوژی در وجوه و حیثیات متفاوتی، به دامنه جنگها افزوده است. (42) این وجوه میتواند از حیث کیفیت، کمیت و... ارزیابی شود. ریشه همه این جنگها اصالت دادن به ماده و اقتصاد و تلاش برای به حداکثر رساندن آن است و از آنجا که به قول شوماخر: «با یک ملاحظه ساده درمیابیم که رشد نامحدود مادی در یک جهان محدود امری محال است»، این نزاع روزبهروز با رشد تکنولوژی که به تولیدات مادی بیشتر و بیشتر منتهی میشود، افزایش میابد. شهید آوینی قدسره در این خصوص منویسد: «دنیای جدید رفاه و رونق اقتصادی خود را مدیون جنگ است. (43) اصالت اقتصاد امروز با شتاب فراوان، جهان را به سوی یک جنگ ناخواسته جهانی پیش میبرد. وابستگی اقتصادی جهان امروز به تولیدات روزافزون صنایع تسلیحاتی و تسلیحات اتمی تا بدانجاست که باید صراحتا جنگ را عامل اصلی رونق اقتصادی نام نهاد، و درست به همین علت ترس از بحرانهایی تحملناپذیر اقتصادی است که تولید تسلیحات، به ویژه تسلیحات اتمی در جهان ادامه پیدا میکند و آتش جنگ در کره زمین خاموش نمیشود.

شعار مجتمعهایی نظامی - صنعتی این است: اگر خواستار صلحی، زمینه جنگ را مهیا ساز. (44) یک ژنرال چهار ستاره ارتش فرانسه در جواب روزه گارودی که از او پرسیده بود: «این بمبهای اتمی برای دفاع از چه چیز ضروری و حیاتی است؟» با طنطنه هرچه تمامتر پاسخ گفته بود: برای صلح! زیرا بمب اتمی در صورت عدم استفاده از آن، مفید است».

(45)

هفتم. توسعه تکنولوژی غرب، به مسخ انسانیت منتهی میشود؛ هشدار مهم دیگری که شهید آوینی قدسره برای حفظ انقلاب اسلامی میدهد، توجه به دام تکنولوژی غرب است که در صورت عدم شناخت صحیح ماهیت آن، به مسخ همه ارزشهای انسانی مناجامد. وی معتقد است که تکنولوژی غرب، امروزه از حالت ابزار بودن خود رهیده است، او دیگر تنها ابزار نیست، بلکه به موجودی شده تبدیل است که با رشد دماغ خود و پیدایش اتوماسیون، موجب حذف انسان در بسیاری حوزهها شده است. این تکنولوژی در صدد است تا کتل انسان دارای روح و جان و امر و اوامر باشد، او در پی آن است که انسان را مسخر خود کند و به اسارتش بکشد:

«وقایع زندگی انسان در تناظر با عالم تکنولوژی تفسیری یکسره ابزارگرایانه یافتهاند و زبان رسانهای، و به تبع آن زبان محاوره، پُر از تعبیری شده است که استحاله وجود بشر را در صورت ابزار اتوماتیک محاکات میکنند. در علم جدید، بدن چون کارخانهای انگاشته میشود، با دستگاههای دقیق و منظم که بوقفه کار میکنند و در این قیاس، مرگ، این سَرالاسرار عالم وجود، وقفهای است که در کار این ماشین پیچیده مافند. حیرت انسان علمزده و مسیطر تکنولوژی نیز در برابر

وجود، اعجاب در برابر پیچیدگی است، نه حیرت در برابر راز.

در گفتوگوی رانندگان حرفه‌ای، همه تعبیرات متعلق به حیات انتزاعی اتومبیل، به نشانهایی دال بر احوال و اوقات وجودی انسان مبدل شده‌اند؛ اعضا و صفات و حتی بیمارهای انسان، در این قیاس، با اعضا و صفات و نقایصی فنی که در جریان کار اتومبیل پدید می‌آید تناظر یافته‌اند! تعبیراتی چون «موتورش به روغنسوزی افتاده» که به معنای پیر شدن یا بیمار شدن فردی است که سخن از او در میان است، «مغزش گریپاژ کرده»، به مفهوم اینکه دیگر نمیتواند بیندیشد، یا «او نیرویی صفر کیلومتر است» یعنی او تازه وارد کار شده و استعدادهایش هنوز بکر و دست نخورده است، حکایتگر همین تصور علمی است که به عُرف پیوسته و به زبان محاوره راه یافته است. تکنولوژی به مثابه یک کل، به نوعی حیات انتزاعی دست یافته که علل‌ظاهر همه صفات و مشخصات یک موجود زنده را داراست؛ رشد میابد، اندیشه میورزد، تغذیه میکند، واجد ارگانیسم واحدی است. در عین آنکه اعضا و اجزای متعددی دارد و اعضای پیکرش به یک لحاظ متناظر با اعضای پیکر آدمی و همانسان که مک لوهان مگوید، گسترش آن است: غذایش سوخت است، خورش الکتریسیته، گوشش رادیو، چشمش سینما و تلویزیون، حافظه‌اش کامپیوتر... و به سرعت تکثیر میشود و توسعه میابد.

وجود بشر تا آنجا در وجود این موجود انتزاعی مستحیل گشته است که توقف چرخهای آن را مساوی با نابودی خویش مانگارد و البته این توهمی بیش نیست. تکنولوژی در هوای احتیاج بشر و وابستگی‌اش به ابزار تنفس میکند و اگر انسان به مقام استغنا دست یابد، خودبه‌خود ولایت تکنیک نیز اسقاط خواهد شد.

وی سپس اشاره میکند که چگونه تکنولوژی غرب به توسعه نیاز و سلب اراده بشر منتهی شده است و اینکه گویا هرگز قرار نیست از این رشد دمامد و ازدیاد پدیری خود بکاهد:

«توسعه تکنولوژی، احتیاجات جدیدی را خلق میکند که وابستگی به تکنولوژی را توسعه میبخشد؛ یک دور باطل. میپرسی چرا تکنولوژی را توسعه میبخشید؟» جواب مدهند: «زیرا وجود آن چنین ایجاب میکند» و اگر بپرسی: «تا کجا میخواهید که به این موجبیت گردن بگذارید؟» جواب مدهند: «تا این سیر به آنجا منتهی شود که این موجبیت از میان برخیزد» و اگر اصرار بورزی که «مگر ممکن است که خود تکنولوژی وجود خود را انکار کند؟ یعنی ممکن است که تکنولوژی نیز انتحار کند؟» جواب مدهند: «نمیدانیم، ما به فردا نماندیشیم؛ ما آن قدر گرفتار اکنون‌دگی هستیم که امکان تفکر درباره فردايمان را یکسره از کف داده‌ایم. ما در یک اکنون بسط یافته زندگی میکنیم و تاریخ را انکار کرده‌ایم تا از مرگ و انقراض برهیم. ما میخواستیم که بهشت جاودانه را در زمین بسازیم و جاودانگی مستلزم نفی زمان است. ما بر این انگار بودیم که با علم و تکنولوژی، بر مرگ غلبه پیدا کنیم و اوتوپی لذت و فراغت را تحقق بخشیم؛ غافل از آنکه زمان و گردش افلاک در اختیار ما نیست و لازماتی و لامکانی در عالمی که با زمان و مکان وجود یافته است، جز امری «محال» بیش نیست. اوتوپی همواره اوتوپی خواهد ماند و اگر نیک بیندیشی، اوتوپی در افق غایی وجود انسان هست تا او را نسبت به زندگی پس از مرگ متذکر سازد».

«معنای وسیله و ابزار تا پیش از پیدایش اتوماسیون، هرگز با نفی اراده بشری محقق نمیشد و این مسئله بسیار مهمی است.

ماهیت انسان، از جمله در نسبتی که با جهان اطراف خویش برقرار میکند، تعیین میابد؛ بنابراین، یک شیء واحد میتواند برای چند فرد انسانی که نسبت‌های متفاوتی با آن شیء دارند، موجودیتهای متفاوتی پیدا کند. اتومبیل، چنان که هر شیء دیگر، میتواند وسیله باشد و یا بُت و یا مظهر عصیان بنّادم، در برابر نهی ازلی «و لا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (46) ولایت تکنیک، ولایت بر مصداق عام بشر امروزی است، و اگر نه آنکه به کمال انقطاع رسیده است جز ولایت مظاهر مطلق اسم عدل را نمیپذیرد و در مراتب ادنی، کیفیت رابطهای که فرد و اقوام انسانی با اشیاء و جهان اطراف خویش میگیرند، به تناسب ماهیت و هویتی که خود برای خویش اختیار کرده‌اند، تفاوت میابد. آنکه تکنولوژی را میپرسند، بتپرستی اختیار کرده و آنکه از آن مطلقا اعراض میکند نیز، شیء و شأن را با یکدیگر اشتباه گرفته است.

شأنیت اشیایی که مصنوع ما هستند وابسته به خود ماست؛ چه بدانیم و چه ندانیم. نمخواهم جهت وجودی اشیا را انکار کنم؛ هر شیء مصنوع انسان برای غایتی ایجاد شده است که آن غایت را باید معنا و محتوای آن شیء بدانیم، اما در عین حال، وجود همان شیء میتواند در نسبت با خود ما، حیثیات متفاوتی پیدا کند» (47).

ادامه دارد

پی نوشتها:

1. توسعه و مبانی تمدن غرب، ص 229.
2. آغازی بر یک پایان، صص 133 - 135.
3. آغازی بر یک پایان، ص 113.
4. آغازی بر یک پایان، صص 123 - 124.
5. بقره، آیه 156.
6. توسعه و مبانی تمدن غرب، صص 220 - 221.
7. توسعه و مبانی تمدن غرب، ص 167.
8. آغازی بر یک پایان، صص 112 - 113.
9. توسعه و مبانی تمدن غرب، صص 237 - 238.
10. رستاخیز جان، ص 92.
11. آغازی بر یک پایان، ص 29.
12. توسعه و مبانی تمدن غرب، ص 20.
13. توسعه و مبانی تمدن غرب، ص 168.
14. توسعه و مبانی تمدن غرب، ص 61.
15. توسعه و مبانی تمدن غرب، صص 40 - 42.
16. Automation
17. شوماخر، کوچک زیباست، ترجمه علی رامین، (تهران: انتشارات سروش، چ 3، 1372)، ص 42.
18. توسعه و مبانی تمدن غرب، صص 32 - 34.
19. توسعه و مبانی تمدن غرب، ص 39.
20. (ای رسول!) این کافران را به خور و خواب و لذات حیوانی واگذار تا آمال دنیوی آنان را غافل گرداند تا نتیجه آن را به زودی ببابند. حجر، آیه 3.
21. آنان که به راه کفر شتافتند، به تمتع و شهوترانی و شکمپرستی مانند حیوانات پرداختند. محمد، آیه 12.
22. توسعه و مبانی تمدن غرب، ص 56.
23. توسعه و مبانی تمدن غرب، ص 21.
24. توسعه و مبانی تمدن غرب، ص 153.
25. نجم، آیه 42.
26. آل عمران، آیه 28، نور، آیه 42، فاطر، آیه 18.
27. علق، آیه 8.
28. بقره، آیات 46 و 156.
29. توسعه و مبانی تمدن غرب، صص 9 - 11.
30. توسعه و مبانی تمدن غرب، صص 7 - 8.
31. مصطفی ازکیا، مقدمه‌های بر جامعه‌شناسی توسعه روستایی، (تهران: انتشارات اطلاعات، 1364)، ص 18.
32. توسعه و مبانی تمدن غرب، ص 87.
33. توسعه و مبانی تمدن غرب، ص 93.
34. توسعه و مبانی تمدن غرب، صص 74 - 85.
35. PSYCHOLOGIQUE
36. روزه گارودی، هشدار به زندگان، ترجمه علی رامین، (تهران: انتشارات هاشمی، چ 2، 1364)، صص 496 - 501.